

## ایرانیات کتاب *الاولئ* ابوهلال عسکری

سمیه‌السادات طباطبایی<sup>۱</sup>

استادیار دانشگاه کوثر بجنورد

علیرضا حسینی

استادیار دانشگاه کوثر بجنورد

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۹/۲۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۲/۱۰

### چکیده

ابوهلال عسکری از ادیبان ایرانی‌الاصل ولی عربی‌نویسی است که در سده چهارم هجری در خوزستان زاده شد. او نیز، همانند دیگر ایرانیان همعصرش، زبان عربی را برای نگارش آثار خود برگزید و تألیفاتی مانند کتاب *الاولئ* را به آن زبان نوشت. *الاولئ* کتابی است تاریخی و ادبی که ابوهلال آن را در بیان نخستین رویدادهای منسوب به اقوام و افراد مختلف نگاشته است. وی در باب نهم، که به «عجم» اختصاص دارد، گزارش‌هایی را درباره ایرانیان و آیین‌های آنان در دوران پیش از اسلام، به‌ویژه عصر ساسانی، بازگو می‌کند که بسیار درخور توجه است. ایرانی بودن او و پیشینه آشناییش با زبان فارسی سبب گشته که ملاحظاتی شایان بررسی درباره معنا و ریشه کلماتی چون *مهمان* و *مهرگان* بیان کند. همین امر، در کنار پاره‌ای از گزارش‌های کتاب که شاید در دیگر آثار تاریخی و ادبی عربی و فارسی بی‌مانند باشد، بدان اهمیتی دوچندان بخشیده است. اما بر اساس بررسی‌های نویسندگان، تاکنون از این اثر و اطلاعات آن در پژوهش‌های ایران‌شناسی بهره گرفته نشده، چراکه ناآشنایی پژوهشگران با کتاب مذکور به گمنام ماندنش انجامیده است. از این رو، در این مقاله کوشش شده که بعد از معرفی اجمالی ابوهلال عسکری، آن دسته از گزارش‌های وی در کتاب *الاولئ* که با ایران و ایرانی پیوند دارد، افزون بر ترجمه، بررسی و شرح شود.

**واژه‌های کلیدی:** ابوهلال عسکری، کتاب *الاولئ*، فرهنگ ایرانی، ایران پیش از اسلام،

## مقدمه

آنچه به نام میراث مکتوب عربی می‌شناسیم از غنی‌ترین منابع و در بسیاری موارد تنها منبع شناخت تاریخ ایران باستان است. این بازی سرنوشت بوده که بخشی از مرده‌ریگ آن فرهنگ و تمدن در پناه آثاری به زبان قوم مهاجم از گزند نابودی در امان ماند. همین واقعیت پژوهندگان این حوزه را از دیر باز به سوی مطالعه آثار عربی سوق داده است و در این میان پاره‌ای از این میراث و گاه فقط بخش‌های مرتبط با ایران آن به فارسی برگردان شده است. شاید در نگاه نخست گمان شود تلاشی که پیشگامان در این راه ناهموار بر خود هموار کرده‌اند کافی است، چراکه به قول پیشینیان عربی‌دان و عربی‌گو «أمهات الكتب» به فارسی برگردان و در جستارهای تاریخی از اطلاعات آن کتاب‌ها بسی استفاده شده است. جریان ترجمه این آثار که از سده‌های بسیار دور آغاز شده بود، مانند ترجمه تاریخ طبری معروف به تاریخ بلعمی در قرن چهارم و ترجمه کتاب نهاییه الأرب فی أخبار الفرس و العرب به نام تجارب الأمم فی أخبار ملوک العرب و العجم در قرن هشتم هجری، تا همین چندی پیش با شتاب به پیش می‌رفت، ولی به ناگاه در سال‌های اخیر به نفس زدن افتاده و بیم آن می‌رود که دیگر قدم از قدم بردارد. یک علت اصلی در کند شدن این حرکت گمانی نادرست است که می‌گوید آنچه از آثار عربی به کار تاریخ‌پژوهی می‌آید به فارسی برگردان شده و آنچه که باقی مانده گرهی از این حوزه نمی‌گشاید. در میان تاریخ‌پژوهان نیز شاید فهرست بلندبالای آثار ترجمه‌شده از عربی به فارسی بدین باور دامن زند، چون بیشترین این کتاب‌ها به دو حوزه تاریخ و جغرافیا متعلق است. اما آیا میراث مکتوب عربی فقط در دایره تاریخ و جغرافیا خلاصه می‌شود؟ خیر؛ روشن است که این میراث شعب گوناگون دارد و یکی از آن شعب ادبیات است. پیوند میان ادبیات عربی و تمدن ایران باستان و رابطه تأثیر و تأثر میان آن دو، به‌ویژه در عصر عباسی، بر باریک‌بینان اهل فن پوشیده نیست. رد پای تمدن ایران پیش از اسلام را در میراث ادبی عربی به دو گونه می‌توان دنبال کرد. نخست کاوش معانی، موضوعات و سنت‌های ادبی نوظهور در ادبیات عربی که بخصوص در دوران عباسی به تأثر از فرهنگ و تمدن ایرانی زاده شدند و دوم کاویدن و بیرون کشیدن آنچه که ادیبان درباره گذشته ایرانیان بیان کرده‌اند. شوربختانه ادبیات عربی آن‌طور که باید و شاید توجه پژوهندگان تاریخ ایران‌کهن را به خود معطوف نکرده است، حال آن‌که در آثار ادبی می‌توان اطلاعات ارزشمندی یافت که نظیر آن حتی در آثار تاریخی نیز پیدا

نمی‌شود. از جمله این آثار کتاب *الاوائل* تألیف ابوهلال عسکری، ادیب ایرانی‌نژاد عربی‌نویس سده چهارم هجری، است. اگرچه نویسنده بخشی از این کتاب را به ایرانیان و تاریخ آنان اختصاص داده، در هیچ‌یک از پژوهش‌های ایران‌شناسی، چه کتاب و چه مقاله، از این منبع استفاده نشده است. به نظر نویسندگان، علت اصلی را باید در دو چیز جست. نخست ناشناخته بودن کتاب حتی برای آشنایان با حوزه زبان و ادبیات عربی و دوم عربی بودن زبان آن. بدین سبب در این مقاله تلاش می‌شود ضمن معرفی ابوهلال و کتاب او آن بخش‌هایی از کتاب که با تاریخ ایران باستان پیوند دارد، گردآوری و ترجمه شود تا هم محققان از آن بهره‌گیرند و هم نمونه‌ای باشد در راستای اثبات ارزش تاریخی آثار ادبی عربی. اطلاعات کتاب با آنچه که در حدود بیست کتاب تاریخی پیش از آن آمده مقایسه گشته و در این میان علاوه بر آثار عربی از آثار فارسی، مانند *شاهنامه*، نیز یاری گرفته شده است. بدین ترتیب، شباهت‌ها و تفاوت‌های روایات این اثر روشن گشته و نیز آشکار می‌شود که برخی معلومات این کتاب نخستین بار یا تنها در این اثر ذکر شده است؛ نکته‌ای که بیش از پیش بر اهمیت کتاب می‌افزاید.

### ۱. نگاهی گذرا به زندگی ابوهلال عسکری

اگرچه ابوهلال از ادیبان نام‌آور سده چهارم هجری است، تذکره‌نویسان به جزئیات حیاتش نپرداخته‌اند. یاقوت حموی (م ۶۲۶ ق)، که شرحش در این باره کامل‌تر از دیگران است، می‌گوید:

او حسن بن عبدالله ... بن مهران، ابوهلال عسکری است. ابوطاهر سلفی گوید: ابو احمد<sup>(۱)</sup> را شاگردی است که همنام با اوست و نام پدرش نیز مانند نام پدر ابواحمد است و او هم اهل عسکر است. از این رو، چون نام شاگرد برده شود، چه‌بسا که با استاد اشتباه گردد. چون گفته شود حسن بن عبدالله عسکری ادیب مقصود ابوهلال حسن بن عبدالله ... بن مهران لغوی عسکری است. در همدان از رئیس‌الادباء ابومظفر محمد بن ابی‌عباس ابیوردی<sup>(۲)</sup> درباره ابوهلال پرسیدم، او را ستود و وی را عالم و پرهیزکار خواند و گفت: برای دوری از آز و پستی و حفظ آبرو جامعه‌فروشی می‌کرد. (یاقوت حموی، ۲/۱۹۹۳: ۹۱۸-۹۱۹).

ابوهلال، که در پی کسب نام و نان دل از زادگاهش عسکر مُکرم در خوزستان بریده و به بغداد آمده بود، ناچار شد برای گذران زندگی، به‌جای مدرسه، در بازار منزل‌گزیند و به‌جای متاع علم و ادب، پارچه و جامه بفروشد. به همین سبب لب به شکوه می‌گشاید که:

نشستیم در بازار و خرید و فروش نشان می‌دهد که مردم (این روزگار) میمون‌هایی بیش نیستند. خیری نیست در مردمانی که گران‌مایگان‌شان خوار می‌گردند و بیشترین‌شان پستند و هم این فرومایگان به سروری رسیده‌اند. کهنگی لباسم به‌جای من آنان را هجو می‌کند؛ هجوی زشت که گزنده‌تر از آن نیست (همان‌جا).<sup>(۳)</sup>

در منابع موجود چیزی بیش از این درباره زندگی ابوهللال پیدا نمی‌شود، جز چهار منظومه شعری دیگر. حتی تاریخ وفات او نیز نامعلوم است. یاقوت می‌گوید چیزی در این باب نشنیده، اما در پایان کتاب *الاولائل* این سخن ابوهللال را خوانده است: «املاء این کتاب را در روز چهارشنبه دهم شعبان سال ۳۹۵ هـ ق به پایان رساندم.» (همان، ۹۲) بنابراین، وی بعد از این تاریخ در گذشته است.

## ۲. الاوائل

یاقوت، علاوه بر دیوان شعر، از چهارده کتاب ابوهللال نام می‌برد. کتاب‌های *الصناعین* *الشعر والنثر*، *جمهره الأمثال* و *دیوان المعانی* از مشهورترین آثار به‌جامانده از او هستند. کتاب *الاولائل* نیز، که تحریرش به گفته خود او در سال ۳۹۵ ق پایان یافته، از دیگر آثار باقی‌مانده اوست. کتاب *الاولائل*، به معنای کتاب نخستین‌ها، در طبقه «علم الأولائل» (دانش نخستین‌ها) جای می‌گیرد.<sup>(۴)</sup> بنا به گفته حاجی خلیفه (۱۱۹۴۱: ۱۹۹) علم الأولائل دانشی است که «به‌وسیله آن نخستین رویدادها بر اساس مکان رخ دادن (مواطن) و فرد یا قوم انجام‌دهنده (نسب) شناخته می‌شود. موضوع و غایت این علم مشخص است. این دانش از شاخه‌های تاریخ و محاضره است.» به گمان او ابوهللال نخستین فردی است که کتابی در این زمینه نوشته است (همان‌جا). اما این گمان درست نیست، زیرا پیش از او دیگران این کار را انجام داده‌اند، مثلاً ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ ق) در کتاب *المعارف* بخشی را به «الأوائل» (نخستین‌ها) اختصاص داده و در آن از افرادی نام برده است که برای اولین بار کاری را انجام داده‌اند؛ مثلاً اولین کسی که پیش از اسلام نوشیدن شراب را بر خود حرام کرد و ... ابوبکر ابن ابی‌عاصم شیبانی (م ۲۸۷ ق) کتاب مستقلی به همین نام، «الأوائل»، تألیف کرده است و پس از او ابوعمرویه حرانی (م ۳۱۸ ق) و ابوالقاسم طبرانی (م ۳۶۰ ق) هر دو کتابی به نام «الأوائل» تألیف کرده‌اند.<sup>(۵)</sup> اما فهرست مطالب هر سه کتاب نشان می‌دهد که نویسندگان عموماً رویکردی مذهبی داشته‌اند. بدین معنا که مطالب کتاب عموماً به اسلام، محمد (ص)، صحابه و دیگر انبیاء مربوط می‌شود، درحالی‌که ابوهللال پا را از دایره دین فراتر نهاده و به موضوعات غیردینی نیز

پرداخته است. بنابراین، اگر مقصود از «الأوائل» نخستین رویدادهای غیردینی باشد، می‌توان سخن حاجی خلیفه را درست دانست و او را به‌عنوان نخستین مؤلف «الأوائل» پذیرفت. نکته‌ای که در این میان نباید از یاد برد پیوند میان کتاب و حوزه ادبیات عربی است، چراکه نویسنده از ادیبان بنام روزگار خویش بوده و کتاب نیز، با وجود اطلاعات تاریخی، خالی از رنگ و بوی ادبی نیست. ابوهلال کتابش را در ده باب تنظیم کرده است: باب اول درباره نخستین‌هایی که به قریش منسوب است، باب دوم درباره نخستین‌های عصر جاهلی، باب سوم درباره نخستین‌های منسوب به پیامبر، باب چهارم درباره نخستین‌های منسوب به صحابه و تابعان، باب پنجم درباره نخستین‌های خلفا، باب ششم نخستین‌های مربوط به حاکمان، وزیران و ندیمان، باب هفتم نخستین‌های مرتبط با قصه‌گویان و کاتبان، باب هشتم نخستین‌های مربوط به زنان، باب نهم به عجم اختصاص دارد و باب دهم کشکولی است که موضوعات گوناگون را شامل می‌شود. در این نوشتار فقط بر باب نهم، که اخبار غیر عرب‌ها را شامل می‌شود، انگشت گذاشته شده است. در ادامه به تفصیل محتویات این باب، البته فقط بخش‌های مرتبط با تاریخ ایران، بررسی می‌شود.

### ۳. موضوعات مرتبط با تاریخ ایران باستان در کتاب الاوائل

چنان‌که گذشت، باب نهم به روایت آنچه که با عجم پیوند دارد می‌پردازد. این بخش یازده زیرمجموعه دارد که به استثنای سه مورد،<sup>(۴)</sup> مابقی درباره پادشاهان ایرانی است: جمشید، فریدون، یزدگرد بزهکار، بهرام گور، انوشیروان و قباد. برای آن‌که بدانیم وی درباره هر یک چه گفته است در ادامه به تفصیل سخنان ابوهلال را بیان می‌کنیم.

#### ۳ - ۱. نخستین کسی که نوروز را جشن گرفت

ابوهلال در ذیل این عنوان، که آغازگر باب نهم است، می‌گوید:

ایرانیان جملگی باور دارند که جم پادشاه نخستین کسی است که نوروز را جشن گرفت و بزرگداشت آن را آیین قرار داد. او همان کسی است که شهر توس را بنا نهاد. علمای انساب گویند که در عهد او خداوند متعال هود را به سوی عاد و صالح را به سوی ثمود فرستاد و قحطان، نیای اهل یمن، دیده به جهان گشود. پیش از او، دین دگرگون گشته بود. از این رو، چون پادشاهی یافت، دین را بار دیگر زنده کرد و عدالت پیشه نمود. وی آن روز را که به فرمانروایی رسید نوروز، یعنی روز نو، نامید. سپس تازیان آن را عربی ساخته و گفتند «نِیروز» بر وزن «طِیْقور» [ظ. طیفور] (ص ۴۱۱).

اگرچه ابو‌هلال باور دارد نوروز روز به پادشاهی رسیدن جمشید است، اما طبری (۱/۱۳۸۷):  
 (۱۷۵) و مطهر بن طاهر مقدسی (بی‌تا/ ۳: ۱۴۰) آن را روزی می‌دانند که جمشید بر اریکهٔ  
 جادویی خود نشست و در آسمان به پرواز درآمد. فردوسی (۱/۱۳۹۴: ۲۳) نیز سروده است:  
 به فرّ کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بدو گوهر اندرناخت  
 که چون خواستی دیو برداشتی ز هامون بگردون برافراستی  
 چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا  
 جهان انجمن شد بر آن تخت اوی شگفتی فرومانده از بخت اوی  
 به جمشید بر گوهر افشانند مر آن روز را روز نو خواندند

#### ابو‌هلال در ادامه می‌گوید:

ایرانیان گمان می‌کنند این روز پیش از جم نیز در نزد اهل معرفت بزرگ بوده است، زیرا خداوند در این روز دست به آفرینش زد و گویند که به همین سبب آفریدگار نوروز را سرآغاز رشد و نمو قرار داد و میل به جفتگیری را در این هنگام در حیوانات برانگیخت. از سوی دیگر، حضرتش مهرگان را نشانهٔ رستاخیز قرار داده است، به سبب توقف رشد و نمو در طبیعت و دست کشیدن بیشتر حیوانات از جفتگیری (همان‌جا).

در این بخش وی از فلسفهٔ بزرگداشت نوروز و مهرگان، که بعدها به‌دست ایرانیان مسلمان ساخته شده است، سخن می‌گوید؛ سخنانی بسیار مهم، چراکه نشان می‌دهد ایرانیان برای پاسداشت آیین‌های کهن خویش در جامعهٔ اسلامی دست به دامان توجیهاتی شده‌اند که با بافت فرهنگی آن روزگار همخوان باشد. افزون بر این، شاید بتوان این توجیهات را نشانهٔ گذر از اسطوره‌گرایی جامعهٔ ایرانی و قدم نهادن در وادی عقل‌گرایی برشمرد. توضیحات ابو‌هلال آشکار می‌کند که ایرانیان ناچار بودند برای تداوم برگزاری آیین‌های اساطیری خود پشتوانهٔ عقلی با رنگ و بوی دینی (اسلامی) خلق کنند. رد پای این تلاش را، اگر نه در منابع تاریخی، در مآخذ دینی (شیعی) می‌توان جست. روایت شده است که منصور، خلیفهٔ عباسی، از امام موسی بن جعفر (ع) خواست تا در نوروز مردم را به حضور بپذیرد. حضرت در رد درخواست او پاسخ داد: «من در آنچه که از جدم، رسول خدا (ص)، روایت شده جستجو کردم، اما دربارهٔ این عید خبری نیافتم. نوروز آیینی ایرانی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد.» (مجلسی، بی‌تا/ ۴۸: ۱۰۸). با این حال، دربارهٔ نوروز در منابع حدیث شیعی، چندین و چند حدیث در تأیید نوروز می‌یابیم. شاید طولانی‌ترین حدیث از آن امام جعفر صادق باشد که در آن هر چه از ائمه سلف در این باره روایت شده، یک جا گرد آمده است. معلی بن خنیس در نوروز بر امام

صادق وارد شد. حضرت از او پرسید: «آیا این روز را می‌شناسی؟» پاسخ داد: «روزی است که ایرانیان آن را بزرگ داشته و به یکدیگر هدیه می‌دهند.» حضرت گفت:

نوروزی روزی است که خداوند از بندگانش عهد گرفت که او را بپرستند و به او شرک نوزند و به فرستادگان و حجت‌هایش و نیز ائمه ایمان آورند. نوروز نخستین روزی است که خورشید سر برآورد، باد وزید و گل بر روی زمین رویید. نوروز روزی است که کشتی نوح بر کوه جودی آرام گرفت، روزی که خداوند آنان را که از بیم مرگ از دیار خود گریخته و مرده بودند بار دیگر زنده کرد<sup>(۷)</sup>، روزی که جبرئیل بر پیامبر فرود آمد، روزی که رسول خدا علی (ع) را بر دوش گرفت تا بت‌های قریشیان را از فراز بیت الله الحرام به زیر افکند، همان‌گونه که ابراهیم در این روز بت‌ها را شکست. نوروز روزی است که پیامبر از یارانش خواست تا با علی (ع) بیعت کنند، روزی که پیامبر علی (ع) را به دیار جنیان فرستاد تا از آنان برای او بیعت گیرد، روزی که با علی (ع) برای دومین بار بیعت شد، روزی که وی در نهروان پیروز شد و ذوالثدیبه<sup>(۸)</sup> را کشت. نوروز روزی است که قائم ما و اهل رجعت ظهور خواهند کرد و مهدی موعود در این روز بر دجال چیره خواهد شد و او را در کناسه کوفه به صلیب خواهد کشید. هیچ نوروزی نمی‌آید مگر آن که ما انتظار فرج او را داریم، چراکه نوروز از روزهای ما و شیعیان ماست، روزی که ایرانیان آن را پاس داشتند و شما [عرب‌ها] آن را تباه کردید. (همان/۵۶: ۹۲)

در این روایت، و به‌ویژه در جملات پایانی آن، به‌روشنی تلاش شده که به آیین ایرانی نوروز صبغه مذهبی بخشیده شود.

ابوهلال سخن خود را با اشاره به آیین‌های نوروز دنبال می‌کند:

انان [ایرانیان] می‌گویند در شب نوروز آتش بر می‌افروزند تا بیماری‌هایی که زمستان در هوا پراکنده است و نیز یخ زمین از بین رود. همچنین با این کار یادآوری می‌کنند که نوروز چه جشن مهم و شناخته‌شده‌ای است. افزون بر این، پاشیدن آب در نوروز به‌منزله باریدن باران است و نیز جهت پاک کردن بدن‌ها از دود آتش شب دوش. ایرانیان در این روز به یکدیگر شکر هدیه می‌دهند، زیرا نیشکر برای نخستین بار در دوران جم شناخته شد و تا پیش از آن ناشناخته بود. فردی تصادفاً نیشکر را چشید و چون آن را شیرین یافت، راهی جست تا آب آن را کشیده و طبخ کند. او در نوروز این کار را به پایان رساند و آن را در میان هدایا به پادشاه [جم] پیشکش کرد. پادشاه نیز شکر را خوش‌یمن دانست و آیین هدیه دادن آن را بنا نهاد (ص ۴۱۱-۴۱۲).

توضیحات ابوهلال روشن می‌کند که آیین برافروختن آتش در شب نوروز و پاشیدن آب در صبح آن همچنان تا روزگار او پابرجا بوده است، هرچند که گاه مانند آنچه که در سال ۲۸۴ ق رخ داد مردم را از انجام این کارها باز می‌داشتند (قس طبری، ۱۰/۱۳۸۷: ۵۱). آنچه در این توضیحات شایان توجه است فلسفه‌ای است که وی برای این دو آیین بیان می‌کند و در بعضی از آنها دلایل باستانی به دست فراموشی سپرده شده یا مسکوت مانده و در مقابل دلایل عقلانی جانشین آنها شده است. سبب آب پاشیدن، که نویسنده آن را رمزی از باریدن باران معرفی می‌کند، بسیار جالب است. شاید بتوان این سنت را همان جشن آبسالان دانست که حمزه اصفهانی زمان آن را آغاز بهار دانسته است (تفضلی،

۱۳۴۵: ۴۴). اگر چنین باشد، ابو هلال آشکارا می‌گوید که قصد از انجام این کار باران خواهی است. گویا پاشیدن آب جادویی است که باران را از آسمان فرو می‌آورد. در پی اسلامی کردن آیین‌های بومی، این حدیث از امام جعفر صادق نقل شده که فردی از انبیاء الهی از خداوند پرسید که چگونه آن قوم را که از بیم مرگ از دیار خود گریختند زنده خواهد کرد. خداوند به او الهام نمود در نوروز بر آرامگاهشان آب بپاشد. بدین‌گونه آن مردگان زنده شدند و از این پس پاشیدن آب در نوروز سنت گشت (مجلسی، بی‌تا/۵۶: ۹۳). و دربارهٔ سنت هدیه دادن شکر به پادشاهان باید گفت که ایرانیان بعد از اسلام هم بر این آیین بودند. برای نمونه نقل شده که زرتشتیان در نوروز به علی (ع) جام‌هایی نقره که در آن شکر بود هدیه دادند (همان/۴۱: ۱۱۸).

ابو هلال سپس از سخنانی یاد می‌کند که دبیران مهست، به تعبیر اسناد پهلوی، یا بزرگ‌دبیران<sup>(۹)</sup>، موبد، وزیر و فرماندهٔ مرزبانان هر یک در حضور پادشاه در نوروز بیان می‌کردند:

پادشاه ایران در نوروز بر تخت می‌نشست. سپس بزرگ‌دبیران به پا خاسته و بعد از ستایش خداوند و ستودن پادشاه می‌گفت: پادشاه، مدارا کردن (با فرودستان) خوش‌یمن است و سخت‌گیری بدیمن. خواستهٔ یاران را برآور تا آنچه را باید انجام دهند و دست از کار نکشند که اگر بر آنان سخت گیری، به مال پادشاه دست‌درازی کنند و بدین‌گونه آنچه گمان می‌کردی به سود تو خواهد بود، زبان در پی خواهد داشت. با خیانت برکت رخت برمی‌بندد و امانتداری برکت را به ارمغان می‌آورد. نابکاری آب آسمان را می‌کاهد و خیانت دارایی را تباه می‌سازد. خراج ثروت را به ارمغان می‌آورد و ثروت لشگر را، و لشگر دشمن را سرکوب می‌کند و این‌چنین داد گسترده می‌شود (ص ۴۱۲).

بزرگ‌دبیران بعد از این سخنان خاموش می‌شد. سپس موبد برمی‌خاست، هدیه‌اش را تقدیم می‌کرد، خداوند و پادشاه را می‌ستود و می‌گفت:

غفلت رنج دیرپا در پی دارد. ای پادشاه بر کار خود خوب نظارت کن تا آنچه را که به دانستنش نیاز داری از چشمت پنهان نماند و در کار خود دوراندیش باش تا سرانجامش نیکو گردد. خشم خود را فروخور تا فرجام خوش داشته باشی. با رعیت مهربان باش تا مهرشان به تو افزون گردد. از گناهکار درگذر که فرمانروایی تو تا به ابد پابرجا نخواهد بود. به‌اندازه [بر دیگران] سخت‌گیر که اگر از حد درگذری ستم‌خواهی کرد و اگر از آنچه که باید، فروگاهی، به سستی دچار خواهی شد. در جمع شوخی مکن که از هیبت کاسته می‌شود و با مردم فرومایه منشین که مهابتت بر باد می‌رود (همان‌جا).

سپس وزیر به پا خاسته، هدیه‌اش را ارزانی می‌کرد و بعد از ستودن خداوند و پادشاه چنین لب به سخن می‌گشود:

باید که عدالت را بگسترانی، سپاه را ساز و برگ دهی، فرد شایسته را پادشاه داده و بدکار را مجازات کنی، آن‌که را نیکوکار نیست به انجام کار نیک ترغیب کنی و آن‌که را بدکار است از بدی بازداری، چراکه اگر نیکوکار بی‌پاداش و بدکار بی‌عقوبت از درگاهت روند، دیگر نیکوکار بدان قدم نخواهد گذاشت و بدکار از



آن بیرون نخواهد شد. دل سپاهیان آن هنگام صاف می‌گردد که مزد خویش را دریافت کنند، و با عدالت آبادانی فزونی می‌یابد و با آسان گرفتن در امر خراج قلب رعیت را به دست خواهی آورد (همان‌جا). وزیر می‌نشست و فرمانده مرزبانان به پاخاسته و پس از پیشکش نمودن هدیه‌اش و ثناء خداوند و پادشاه می‌گفت:

سپاهیان بال‌های پادشاه، حامی مرزها و کلید قلعه‌هایند، به یاری آنان دشمنان ریشه‌کن می‌شوند و دوستان سربلند. اینان که خون خود را پیشکش کرده و جانشان را فدای پادشاه می‌کنند شایسته جایگاه والا و پاداشند. با خرسند نگه داشتن اینان [مملکت از یورش دشمنان] در امان می‌ماند. پس راضی نگه داشتن آنان کافی است. حقیقت را می‌گویم که ترک عادت و انجام ندادن وظیفه آتش دشمنی را در سینه برمی‌افروزد. تا آن‌جا که دوست به دشمن بدل می‌گردد و برای آن‌که تاکنون خود نگهبان بود، نگهبان گمارده می‌شود (ص ۴۱۳).

آنچه ابوهلال در این بخش بیان می‌کند شاید در آثار نویسندگان پیش از او بی‌مانند باشد.

در پایان این بخش ابوهلال به سنت هدیه گرفتن و هدیه دادن پادشاهان در نوروز اشاره می‌کند. به گفته او به فرمان پادشاهان هدایای دریافتی به نام صاحبانشان در دیوان ثبت می‌شد. اگر پیشکش فرد بیشتر از توانش بود، زمانی که بنا به دلیلی مانند عروسی یا خرید ملک نیازمند مال می‌گردید، چندین برابر ارزش هدیه‌اش را از پادشاه دریافت می‌کرد. پاداش کسی که کمان هدیه می‌داد، لباسی فاخر بسی گران‌تر از کمان بود و کسی که سیب یا ترنج پیشکش می‌کرد، هم‌وزن آن زر پاداش می‌گرفت یا سکه زر درون سیب یا ترنج نهاده و به او داده می‌شد. اگر فراموش می‌شد پاداش هدیه فرد به او داده شود و او به دستگاه حکومت دادخواهی نمی‌کرد، حقش به دشمنش داده می‌شد تا درس عبرت گرفته و از این پس حق خود را مطالبه کند (همان‌جا).

### ۳-۲. مهرگان نخستین بار در دوران فریدون آشکار شد

ابوهلال درباره چگونگی پیدایش مهرگان می‌گوید: «دین پیش از روزگار فریدون تباه شده بود؛ ضحاک آن را تباه کرده بود. فریدون بر او تاخت و اسیرش کرد. وی روزی را که بر ضحاک چیره شد مهرگان نامید.» (همان‌جا) او معتقد است که مهر به معنای وفاداری و گان به معنای پادشاه است و از این رو مهرگان را به «پادشاه وفاداری» معنا می‌کند (همان‌جا) که می‌دانیم نادرست است، ولی نقل مهر به وفاداری قابل توجه است و می‌توان گفت به یک معنا دقیق است، چون که می‌دانیم یک معنای اصلی مهر پیمان و وفاداری است و این مخصوصاً در مهریشت اوستا بارز است، چنان‌که در ودایی نیز یکی از معانی لفظ میتره همین پیمان است. طبری در این باره می‌گوید: «فریدون فرمان داد

مهرروز از مهرماه را، که همان مهرگان است، جشن بگیرند، روزی که بیوراسب را به بند کشید و بر تخت پادشاهی نشست.» (طبری، ۱/۱۳۸۷: ۱۹۷) به گفته ابن طاهر مقدسی «فریدون در طلب ضحاک به پا خاست، بر او چیره شد و در کوه دماوند به بندش کشید. آن روز مهرگان بود. پس ایرانیان آن را گرامی داشته و جشن گرفتند.» (مقدسی، بی تا/۳: ۱۴۳) اما مسعودی اشاره می‌کند که فریدون خود روز اسارت ضحاک را مهرگان نامید و آن را جشن گرفت (مسعودی، ۱/۲۰۰۵: ۱۷۱). اگرچه مورخان پیش از ابوهللال به پیوند میان فریدون و مهرگان اشاره کرده‌اند، اما معنایی که وی برای مهرگان بیان می‌کند تازه و نو است. لازم به ذکر است که مسعودی در ذیل عنوان «سرّ تسمیه المهرجان» (راز نامگذاری مهرگان) می‌گوید:

ایرانیان در باب معنای مهرجان باور دارند که در گذشته‌های بسیار دور پادشاهی داشتند که نه خواص از گزند ظلمش در امان بودند و نه عوام. آن پادشاه را مهر نام بود. در آن روزگار ماه‌ها به نام پادشاهان خوانده می‌شد. از این رو گفته می‌شد مهرماه. عمر آن پادشاه دراز گشت و بار ستمش بر دوش مردم سنگین، تا آن‌که از قضا در نیمه این ماه، یعنی مهرماه، درگذشت. بدین سبب روز مرگش را مهرجان نامیدند، یعنی «جان مهر برفت» [مهر جان بداد] ... (مسعودی، ۱/۲۰۰۵: ۱۵۲).

در توضیحات مسعودی ردپای کم‌رنگی از پیوند میان مهرگان و ایزد مهر مشاهده می‌شود. با این حال، روشن است که وی جان، معرب گان، را با جان فارسی به معنای روح مترادف دانسته که نادرست است و پادشاهی به نام مهر هم وجود نداشته است. ابوهللال، چنان‌که گذشت، گان را با پادشاه مترادف می‌داند. با مراجعه به سیزده فرهنگ لغت فارسی، فقط در دو فرهنگ گان بدین معنا آمده بود؛ یکی برهان قاطع که در ذیل این واژه تصریح کرده است: «پادشاه و سلاطین را نیز گویند» و دیگری در فرهنگ نفیسی که «پادشاه ظالم» را از معانی گان ضبط کرده است. گان چنین معنایی ندارد و این دو فرهنگ هم احتمالاً این دو معنا را از بعضی اشتقاقات عامیانه کتاب‌های تاریخی گرفته‌اند، مانند همین روایت ابوهللال، و برای آنها نمی‌توان وزنی قائل شد.

ابوهللال سخنان خود را در این بخش با این جمله پایان می‌بخشد: «وکان سبیل الملک فیه سببیه فی النیروز، القتل و الأسر» (پادشاه در این روز مانند نوروز راه کشتن و به اسارت گرفتن را در پیش می‌گرفت). به نظر می‌رسد مقصود آن است که مهرگان همان روزی است که فریدون پس از سرکوب مخالفان به تاج و تخت رسید، درست مانند نوروز که به گفته او روز به حکومت رسیدن جمشید است.

### ۳-۳. نخستین طبیب فریدون بود

ابوهلال فقط به همین عنوان بسنده کرده و درباره طبابت فریدون چیزی نمی‌افزاید. به گفته او در دوران فریدون فیلسوفان پا به عرصه ظهور گذاشتند و فریدون خود به مباحث فلسفی می‌پرداخت (ص ۴۱۴). طبری هم فریدون را نخستین طبیب می‌داند (۱۳۸۷: ۱/ ۲۱۴) و به گفته حمزه اصفهانی وی نخستین فردی است که پادشاه را به کار گرفت (حمزه، ۲۹) و مطهر بن طاهر مقدسی (۱۴۴/۳) نیز به ظهور فیلسوفان در دوران این پادشاه اساطیری اشاره می‌کند. این معلومات با آنچه که در اوستا و کتاب‌های پهلوی آمده همخوانی دارد، زیرا در بند ۱۳۱ از فروردین یشت آمده است که برای از بین بردن گری، تب، آبگونه‌های چرکین و آسیب‌هایی که از مار پدیده آمده فروشی فریدون ستوده می‌شود و در دینکرد هفتم نیز بیان شده که فریدون درد را با پزشکی از وجود انسان راند (راشد محصل، ۱۳۸۹: ۲۰۲).

### ۳-۴. نخستین کسی که آیین خاندان ساسانی را تغییر داد یزدگرد بزهکار بود

ابوهلال تصریح می‌کند که یزدگرد به سبب کارهای نادرست فراوان بزهکار (اُتیم) لقب گرفت (ص ۴۱۶):

پادشاهان ایران پایبند عدالت و دادگستری بودند و در تمام قلمرو حکومت خود اسباب ستم و جور را برچیدند و به یاری ستم‌دیده می‌شتافتند، حتی اگر فرد ستمکار از بزرگان بود و تمام جهان با او یار بودند، زیرا آنان باور داشتند اگر پادشاه عادل و منصف نباشد، دزدی بیش نیست که به قدرت رسیده است.

اما زمانی که یزدگرد به حکومت رسید، این راه و رسم را زیر پا نهاد و گفت: «رعیت حق ندارد علیه خواسته‌های پادشاه اعتراض کند و نباید که بر پادشاه خرده گیرد و کارهایش را زشت و نادرست بشمارد.» (همان‌جا) عسکری افزون بر این، داستان کشته شدن یزدگرد را این‌گونه نقل می‌کند که روزی وی در میان سپاهیان‌ش ایستاده بود که اسبی نیکو، که پادشاه زیباتر از آن ندیده بود، با زین و لگام پیش آمد. سپاهیان به سوی اسب شتافتند، اما اسب با پس زدن آنان به سوی یزدگرد رفت. او فرمان داد اسب را به حال خود رها کنند. اسب در برابر او آرام گرفت و در همان حال که یزدگرد او را نوازش می‌کرد به قلبش لگد زد و سبب شد که جا در جا جان بسپارد (ص ۴۱۷). وی می‌افزاید: «ایرانیان گفتند این اسب فرشته عدالت بود، چون تباهی و فساد یزدگرد از حد افزون گشت، خداوند او را فرستاد تا پادشاه را بکشد.» (همان‌جا)

فرق گفته ابو‌هلال با منابع معروف ظاهراً در این است که می‌گوید که پادشاه ستمگر دزدی است که به ناحق بر تخت پادشاهی تکیه زده است. افزون بر این، ابن داود دینوری (۱۹۶۰: ۵۱)، طبری (۲/۱۳۸۷: ۶۴) و مطهر بن طاهر مقدسی (۳: ۱۶۳) هر سه پس از بیان خلق‌وخوی ناپسند یزدگرد تصریح می‌کنند که چون ظلم و ستم او عرصه را بر مردم تنگ کرد، آنان به درگاه خداوند شکوه کرده و از او خواستند هرچه زودتر آنان را از شر این پادشاه خلاص گرداند، اما هیچ‌یک اشاره نمی‌کنند که مردم اسب را فرشته عدالت می‌دانستند که دادشان را از یزدگرد ستانده است، هرچند که طبری (۲/۱۳۸۷: ۶۴) می‌گوید مردم این رخداد را به لطف و رحمت خداوند نسبت می‌دادند. این تاریخ‌نویسان نیز چگونگی کشته شدن یزدگرد را شرح داده‌اند. روایت‌ها با روایت ابو‌هلال مشابه است، مگر در یک نکته جزئی. به گفته ابو‌هلال زمانی که اسب به سراغ یزدگرد آمد او میان سپاهیان بود و اسب زین و لگام داشت؛ لکن به گفته ابن طاهر مقدسی و طبری و نویسندگان نهایی *الأرب* (۱۴۱۷: ۲۵۶) او در قصر خود به سر می‌برد و حتی طبری (۲/۱۳۸۷: ۶۴) از قصری در گرگان یاد می‌کند. افزون بر این، دو فرد اخیر اشاره می‌کنند که یزدگرد به دست خود زین و لگام بر اسب نهاد. ابن قتیبه (۱۹۹۲: ۳۲۶) هم از ایستادن اسب بر در قصر یزدگرد یاد می‌کند و فرمان وی که بر اسب زین نهند.

### ۳-۵. بهرام گور نخستین کسی است که مهمان را در بالای نشیمن جا داد

نویسنده بیان می‌کند که این پادشاه نخستین کسی است که نام مهمان را برای آن که در عربی ضیف نامیده می‌شود برگزید و این واژه را به معنای «بزرگ» می‌داند (ص ۴۱۷). سپس داستان مفاخره فردی عرب و ایرانی را بازگو می‌کند که عرب در تمام اوصاف بر ایرانی برتری داشت تا آن که از مهمان‌نوازی سخن به میان آمد و ایرانی گفت: «ما کسی را که بر ما وارد می‌شود مهمان می‌نامیم یعنی "بزرگ ما" و خود را به او اضافه می‌کنیم، در حالی که شما او را ضیف می‌نامید و او را به خود اضافه می‌کنید.»<sup>(۱۰)</sup> بدین ترتیب، فرد ایرانی در این ویژگی بر فرد عرب غلبه کرد.

در منابع تاریخی و ادبی مورد بررسی، در هیچ‌یک چنین سنتی به بهرام گور نسبت داده نشده است و نیز در آثار نویسندگان پیش از عسکری اشاره‌ای به کلمه مهمان و معنای آن مشاهده نمی‌شود. البته قلقشندی در *صبح الأعشى فی صناعة الانشاء* (۴۹۱/۱) می‌گوید: «بهرام، یکی از پادشاهان ایران نخستین کسی بود که مهمان را در صدر نشیمن جا داد»، ولی قلقشندی که در سال ۸۲۱ ق درگذشته این مطلب را از کتاب

الاوائل گرفته است، زیرا او سی‌ویک بار از ابوهلل و کتاب *الاوائل* آن یاد می‌کند و مطالبی را از او نقل می‌کند. اما داستان مفاخره ایرانی و عرب را جاحظ این‌گونه حکایت می‌کند که

عرب به ایرانی گفت: ما از شما مهمان‌نوازتریم. ایرانی پرسید: چگونه؟ پاسخ داد: شاید فردی از ما تنها شترش را که تمام سرمایه اوست برای مهمان قربانی کند. ایرانی گفت: اما ما از شما مهمان‌نوازتریم. عرب پرسید: چگونه؟ پاسخ داد: ما ضیف را مهمان می‌نامیم، بدین معنا که او گرمی‌ترین فرد حاضر در خانه [مان] است و بدین ترتیب او را مالک خود می‌گردانیم (جاحظ، ۱۴۲۳: ۸۸).

البته می‌دانیم که گفته جاحظ و ابوهلل مبنی بر اشتقاق عامیانه است، ولی به هر حال نشان می‌دهد که چنین تصویری از این کلمه بین ایران وجود داشته است.

### ۳-۶. نخستین کسی که خراج را بنیان نهاد انوشیروان بود

تا پیش از انوشیروان پادشاه در محصولات زراعی مردم سهم داشت، اما انوشیروان آن را ناعادلانه دانسته و خراج را جایگزین سهم پادشاه نمود. ابوهلل روایت می‌کند که انوشیروان از کنار غله‌ای گذشت که کودکی اندک مقداری از آن را خورد. مادر وی را از این کار بازداشت. پادشاه پرسید که چرا او را منع می‌کند. زن پاسخ داد پادشاه را در این محصول سهمی است و تا زمانی که سهم او داده نشود، برگرفتن از آن روا نباشد. انوشیروان با شنیدن این سخن دانست که گرفتن سهمی از محصول منصفانه نیست. از این رو، وزیرانش را گرد آورد تا موافقت آنان را مبنی بر وضع خراج و ترک سهم پادشاه جلب کند (ص ۴۱۸). ابوهلل در پایان به فرمانی اشاره می‌کند که چندان با شهرت انوشیروان به عدل سازگار نیست. دبیری پس از شنیدن تصمیم انوشیروان به پا خاست و گفت: «ای پادشاه، مبادا آنچه را که فانی است در برابر آنچه که باقی است از دست دهی» و قصد او نهی پادشاه از وضع خراج بود. انوشیروان در پاسخ به گستاخی دبیر به دیگر دبیران فرمان داد او را بکشند و آنان نیز آن‌قدر با دوات آن نگون‌بخت را زدند که جان داد. بدین ترتیب، او نخستین کسی گشت که به ضرب دوات از پا درآمد.

مؤلف *نهایه الأرب* (۱۴۱۷: ۳۲۸) هم بدین موضوع اشاره کرده و بیان می‌کند که پیش از انوشیروان پدرش قباد بر آن بود که «مقاسمه»<sup>(۱۱)</sup> را کنار بگذارد و خراج را جایگزین نماید، اما چون مرگ او را دربر بود، پسر بر تصمیم پدر جامه عمل پوشاند. ابومنصور ثعالبی (م ۴۲۹ ق) داستانی مشابه را البته برای قباد حکایت می‌کند که روزی وی برای شکار از شهر بیرون شد و از بالا بر بوستانی نگریست. زنی را دید که کودکی با اوست. کودک می‌خواست اناری را از درخت برچیند. مادر او را از این کار باز می‌داشت و کودک

می‌گریست. قباد در شگفت ماند. فرستاده‌ای گسیل داشت تا از سبب پرسد. زن پاسخ داد که شاه را در این انارها حقی است و مأموری که باید برای چیدن آن‌ها بیاید هنوز نیامده و ما نمی‌توانیم بدان دست‌درازی کنیم. پس از این رخداد، قباد تصمیم می‌گیرد که خراج میوه‌ها و غلات برداشته شود (ثعالی، ۱۳۶۸: ۵۲۳).

### ۳-۷. نخستین کسی که برای زمین مالیات وضع کرد قباد بود

ابوهلال به نقل از مدائنی، که طبری و مورخان دیگر هم بعضی مطالب خود را از او نقل می‌کنند، قباد را نخستین فرمانروایی می‌داند که به دستور او مساحت اراضی تعیین شد. همچنین به فرمان وی دیوان‌ها بنا و خراج تجدید گردید. وی برای دریافت خراج، در خلوان دیوانی به نام «دیوان دادگستری» بنا کرد. خراجی که از قلمرو پادشاهی ایران به دست می‌آمد برابر بود با یک میلیارد مثقال (ص ۴۱۸). اگر پادشاه نیمی از خراج را دریافت می‌داشت، مردم زندگی میانه‌ای داشتند، نه چندان گشاده‌روزی بودند و نه تنگ‌دست، و اگر بیش از نصف خراج را مطالبه می‌کرد، مردم به تنگنا می‌افتادند. قباد نه‌صد میلیون درهم خراج جمع کرد که به مردم زیان فراوان وارد آورد. در مقابل خسرو پرویز نه میلیون درهم در خزانه گرد آورد و مابقی را بر مردم بخشید که به گفته ابوهلال این اقدام هم به زیان مردم تمام شد، چراکه سبب گشت کنیز به قیمت یک‌درهم خرید و فروش شود.

در میان آثار بررسی‌شده فقط ابن طاهر مقدسی است که به این موضوع اشاره می‌کند، آن‌هم منحصراً درباره سواد کوفه و سواد بصره معروف به سورستان که تا پیش از روزگار قباد مالیات دریافتی از زمین‌های آن بر مبنای قانون «مقاسمه» بود، ولی در زمان این پادشاه مساحت زمین‌ها تعیین و خراج آن بر مبنای مساحت دریافت شد (مقدسی، بی‌تا/ ۴: ۷۵).

### ۳-۸. نخستین کسی که قورج را حفر کرد خسرو بود

بنا به تصریح ابوهلال، پس از آن‌که نهر قاطول بنا به فرمان خسرو در ساحل دجله حفر شد، آب ساکنان پایین رود قطع شد. بدین سبب، روزی که پادشاه سوار بر اسب گردش می‌کرد، نزدش دادخواهی کردند که «پادشاه، از تو شکایت داریم.» خسرو از اسب فرود آمد و بر خاک نشست و گفت: «تا داد شما نستانم از خاک برنخیزم.» آنان شکایت خود را گفتند. پادشاه فرمان داد نهر قاطول را ببندند، اما مردم روا نداستند نهر حفر شده پر شود. از این رو فقط خواستند تا نهر دیگری از فراز قاطول برای آبرسانی به آنان حفر شود. بدین ترتیب، نهر قورج به فرمان خسرو از رود دجله منشعب گردید (ص ۴۱۹).

نویسنده از این پادشاه با عنوان کِسری یاد می‌کند که معرب خسرو است. ابوحیان توحیدی (م ۴۰۰ ق)، ادیب همعصر ابوهلال، نیز بدین داستان اشاره کرده است، ولی او هم تنها به ذکر «کسری» قناعت می‌کند (ابوحیان، ۲/۱۹۸۸: ۱۸۴). یاقوت حموی دو قرن بعد در معجم البلدان در ذیل «قورج» همین داستان را حکایت می‌کند، ولی او نیز تحت عنوان «کسری» از پادشاه ساسانی یاد کرده است. بعد از گذشت تقریباً چهار قرن و نیم ابن الوردی (م ۸۵۲ ق)، هنگام نقل این داستان، از «کسری انوشیروان» نام می‌برد،<sup>(۱۲)</sup> (ابن الوردی، ۲۰۰۸: ۲۵۳). پس معلوم می‌شود که مقصود از کسری انوشیروان است، نه خسرو پرویز. نوع حکایت هم به حکایت‌های منسوب به انوشیروان نزدیک‌تر است.

#### ۴. نتیجه

آنچه گذشت نشان می‌دهد ابوهلال عسکری، گرچه به‌عنوان ادیب شناخته شده، آشنایی عمیقی با مباحث تاریخی داشته است. این که آشنایی وی با تاریخ ایران باستان از رهگذر آثار عربی، مانند ترجمه خدای‌نامه‌ها، بوده یا از خلال آثار پهلوی دانسته نیست. اما هر چه هست، آنچه درباره معنای کلمات مهمان و مهرگان بیان می‌کند ظاهراً در سراسر ادبیات عربی و حتی آثار تاریخی پیش از وی بی‌مانند و بی‌سابقه است. همچنین پاره‌ای دیگر از معلومات او مانند سخنان بزرگ‌دبیران، وزیر، موبد و فرمانده مرزبانان به هنگام نوروز نیز در آثار عربی‌زبان پیش از وی نیامده است. این آگاهی‌های تازه، در کنار دیگر اطلاعات ارزشمند کتاب، آن را شایسته ترجمه و نیز اهتمام ایران‌پژوهان می‌گرداند.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. ابواحمد بن عبدالله بن سعید عسکری، دایی ابوهلال، از ادیبان سده چهارم هجری است. مقصود از «العسکریین» در ادبیات عربی ابو احمد و شاگردش ابوهلال عسکری است. درباره او رک. یاقوت حموی، ۲/۱۹۹۳:

۹۱۱، ۹۱۸

۲. از ادیبان سده ششم هجری. درباره او رک. ابن خلکان، ۴: ۴۴۴.

۳.

جلوسی فی سوق اُبیع وأُشتری/ دلیل علی أن الأنام قروء

ولا خیر فی قوم تذللّ کرامهم/ ویعظم فیهم نذلهم ویسود

ویهجوهم عنی رثائهُ کسوتی/هجاء قبیحا ما علیه مزید

۴. این دانش با علمی که به «اخبار الأوائل» می‌پردازد متفاوت است، زیرا «اخبار الأوائل» در واقع بیان معلوماتی است درباره پیشینیان نه فقط ذکر نخستین کارهایی که به دست آنان انجام شده است.

۵. برای اطلاعات بیشتر در این باره رک. آذرتاش آذرنوش، «الأوائل»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

۶. این سه مورد عبارتند از وضع مالیات عُشر به دست ضحاک که نویسنده او را همان نمرود بابلی می‌داند، پختن آجر توسط هامان و اردو زدن سپاهیان برای مدت طولانی به فرمان فرعون.
۷. داستان این قوم در آیه ۲۴۳ سوره بقره آمده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أُنْبِئَهُمْ إِنَّ اللَّهَ تَذُوقُوا فُضْلًا عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ». گفته شده این آیه درباره شماری از بنی اسرائیل است که در روستایی به نام داوردان در بین‌النهرین ساکن بودند. اهالی روستا، پس از آن که طاعون فراگیر شد، گریختند، اما خداوند جان آنان را گرفت تا دریابند هرگز گریزی از مرگ نیست. سپس به دعای فردی از انبیاء الهی بار دیگر زنده شدند. برخی روایات این نبی را حزقیل می‌دانند (طبری، ۵/۲۰۰: ۲۶۷).
۸. ذوالثدیقه لقب مردی از خوارج بود به نام ثرملة که در نبرد نهروان کشته شد.
۹. معادل این واژه در متن عربی «رئیس الکتاب» است.
۱۰. هدف از اضافه در زبان عربی تعریف است (اگر مضاف الیه معرفه باشد) و یا تخصیص (اگر مضاف الیه نکره باشد). به بیان دیگر، مضاف الیه سبب شناخته شدن مضاف می‌گردد و بر این اساس زمانی که واژه ضیف اضافه می‌گردد، این مضاف الیه است که سبب شناخته شدن آن می‌شود؛ مثلاً در ترکیب اضافی ضیف زید مهمان به واسطه زید شناخته می‌شود، وگرنه مهمان خود ناشناخته است. ظاهراً ابو‌هلال به هم‌ریشه بودن ظاهری کلمات ضیف و اضافه هم نظر داشته است.
۱۱. سهم داشتن پادشاه در محصولات زراعی.
۱۲. افزون بر این، روایت او جزئیات دیگری را هم شامل می‌شود؛ مثلاً پادشاه در برابر دادخواهی مردم به فارسی می‌گوید: «زهار ای مسکینان» و پس از شنیدن شکوای مردم از موبد می‌پرسد: «مجازات پادشاهی که ناخواسته به رعیت خود زیان رساند چیست؟» پاسخ می‌شود: «مجازاتش آن است که مانند تو بر خاک نشیند و از اشتباه خود دست بکشد وگرنه آتش بر او خشم خواهد گرفت.» (ابن الوردی، ۲۰۰۸: ۲۵۳)

## منابع

- ابن داود دینوری (۱۹۶۰)، *الأخبار الطوال*، تصحیح عبد المنعم عامر، قاهره، دار احیاء الکتب العربی.
- ابن طاهر مقدسی (بی تا)، *البدء والتاریخ*، ج ۳ و ۴، بورسعید، مکتبه الثقافه الدینیة.
- ابن قتیبه دینوری (۱۹۹۲)، *المعارف*، تصحیح ثروت عکاشه، قاهره، الهیئه المصریة العامه للکتاب.
- ابن الوردی، سراج الدین عمر (۲۰۰۸)، *خریده العجائب و فریده الغرائب*، تصحیح أنور محمود زناتی، قاهره، مکتبه الثقافه الإسلامیة.
- ابو حیان توحیدی (۱۹۸۸)، *البصائر و الذخائر*، ج ۲، تصحیح و داد القاضی، بیروت، دارصادر.
- ابو‌هلال عسکری (۱۴۰۸ق)، *الأوائل*، طنطا: دارالبشیر.
- \_\_\_\_\_ (بی تا)، *دیوان المعانی*، ج ۲، بیروت، دارالجیل.
- اوستا (۱۳۷۱)، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران، مروارید.
- تفضلی، احمد (۱۳۴۵)، «آبسالان، یک واژه ناشناخته در مینوی خرد»، *نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان*، سال ۴، شماره ۱، صص ۴۲-۴۵.
- ثعالبی، ابومنصور (۱۳۶۸)، *غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نقره.



- جاحظ، عمرو بن بحر (۴۲۳ق)، *المحاسن والأضداد*، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- حاجی خلیفه (۱۹۴۱)، *کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون*، ج ۱، بغداد، مکتبه المثنی.
- حمزة اصفهانی (بی تا)، *تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبیاء*، بیروت، دار مکتبه الحیاه.
- راشد محصل، محمد تقی (۱۳۸۹)، *دینکرد هفتم*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق)، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۱ و ۲، بیروت، دار التراث.
- طبری، محمد بن جریر (۲۰۰۰)، *جامع البیان فی تأویل القرآن*، ج ۵، تصحیح احمد محمد شاکر، مؤسسه الرساله.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴)، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، سخن.
- قلقشندی، احمد بن علی (بی تا)، *صبح الأعشی فی صناعة الانشاء*، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مجلسی، محمد باقر (بی تا)، *بحار الأنوار*، ج ۴۸ و ۵۶، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- محمد حسین بن خلف تبریزی (۱۳۴۲)، *برهان قاطع*، ج ۳، تصحیح محمد معین، تهران، ابن سینا.
- مسعودی، ابوالحسن بن علی (۲۰۰۵)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۱، تصحیح کمال حسن مرعی، بیروت، المکتبه العصریه.
- نفیس، علی اکبر (۱۳۵۵)، *فرهنگ نفیسی*، تهران، کتابفروشی خیام.
- نهایه الأرب فی أخبار الفرس و العرب* (۱۳۷۵)، تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- یاقوت حموی (۱۹۹۳)، *معجم الأدباء*، ج ۲، تصحیح احسان عباس، بیروت، دار الغرب الاسلامی.
- یاقوت حموی (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، ج ۴، بیروت، دار صادر.

